

نمی بخشم

نمی خواستیم

نمی خواستیم مادران خاوران باشیم

نمی خواستیم مادران پارک لاله، مادران آشتی یا مادران عزادار باشیم

نمی خواستیم

می خواستیم ، می خواستیم فقط مادر،مادر فرزندانمان باشیم

می خواستیم فقط مادر،مادر داماد ، مادر عروس باشیم

می خواستیم فقط مادر فرزندانمان باشیم

نمی خواستیم

نمی خواستیم و نمی خواهیم

بر مزار هیچ فرزندی اشک بریزیم

اما ، اما

سالهاست که ، در مرگ فرزندانمان

در مرگ هموطنانمان

اشک می ریزیم

دیگر بس است

باورم ان بدارید

دیگر ما را یارای اشک ریختن بر مزاری نیست

دیگر ما را یارای دیدن اعدامی نیست

دیگر ما را یارای دریافت پیکر به خون غلتیده ای نیست

به چه جرمی

به من بگو ای پلید

به چه جرمی فرزندم را کشتی

به چه جرمی کشتید؟

به چه جرمی در گورهای دسته جمعی

یا بی گورو بی نام ونشان
دور از چشم مادر وبی مادر رها کردی
که بی نام ونشان نبود
نام ونشان داشت
که بی مادر نبود
مادر داشت
فرزند من
فرزند ایران بود
نمی بخشمت
نمی بخشمت ای پلید
چه بگویم، چگونه بگویم
که دیگر مرا یارای تحمل این درد بزرگ نیست
من مادرم ، فرزندم را می خواهم
من خواهرم،خواهرم را،برادرم را
دوستم را، هموطنم را
می خواهم
می خواهم صدای خنده شان را بشنوم
می خواهم درکنارشان باشم
می خواهم درآغوششان بگیرم
نبوده
خواستہ ای بزرگ نبوده ونیست
اما
اما تو ای پلید
داغی بر قلبمان نشاندی
که سردی نمی پزیرد
دردی که درمانی نمی یابد

فرزندم را ، عزیزم را گرفتی
قلبش را که به عشق وطن می تپید از سینه برون کشیدی
در گورهای دسته جمعی ، در گورهای گمنام
یا بی گورویی نام و نشان
دور از مادر و بی مادر رها کردی
گمنام نبود
نام و نشان داشت
بی مادر نبود
که مادر داشت
فرزند من
فرزند ایران بود
سالهاست، سالهاست که
نمی دانم بر کدامین گور اشک بریزم
بر کدامین گور
که اشکهای بسیار، بر بسیاری گورها ریخته ام
اما دردم را درمانی نبود
که چه اشتباه ، بر اشتباه گور اشک ریختم
بر اشتباه گور اشک ریختم که دردم را درمان نبود
درمان دردم
ای پلید
درمان دردم ، گور تو خواهد بود
گوری برایت خواهم ساخت به بزرگی قلب فرزندانمان
به بزرگی انسانیت فرزندان سرزمینم
نه گوری گمنام
گوری آشنا
برای تو

و برای تمامی کسانت که دستشان به خون فرزندانم آغشته است

من، مادرم

من مادر ایرانم

من ایرانیم

من ترا

بخاک خواهم سپرد

به یاد می آوری، آن نگاههای بی گناه را

به یاد می آوری آن چهره های معصوم را

همه را، همه را به مراسم بخاک سپاریت دعوت می کنم

من ایران را و جهان را به مراسم به خاک سپاریت دعوت می کنم

و بر مزارت خواهیم نشست، برای همیشه

تا دیگر هرگز

هرگز، سر از خاک بر نداری ای پلید

من این را قسم خورده ام

گوری برایت خواهم ساخت چه بزرگ

با فرزندانم که چه بی گناه و چه پاک

و چه به ناپاکی به خاک و خون کشاندیشان

گوری برایت خواهم ساخت چه بزرگ

و با فریادهای زندان

با نامه هایشان

با سرودهایشان

با عشق همسرانشان

با تمامی لباسهای غرقه به خونشان

با اشک بی گناه فرزندانیشان

مزارت را آذین خواهم کرد

مبادا که فراموش کنی

مبادا که چهره ها ، نگاههای بی گناهیانشان را فراموش کنی
که من فراموش نکرده ام
که هیچ مادری ، فراموش نمی کند
نه فراموش نکرده ام،
ونمی گذارم
نمی گذارم که جهان فراموش کند که
با من چه کردی
که با فرزندم
با وطنم ، با هموطنم
چه کردی ای پلید
نمی بخشمت
نمی بخشمت
فراموش نمی کنم
ونمی گذارم که جهان فراموش کند
مبادا
مبادا که تاریخ تکرار شود
مبادا که تاریخ تکرار شود

شوکران

09.10.2011

تقدیم به تمامی به خون غلتیده گان راه آزادی

.....

سی سال سیاهی

سالهای سیاه
سالهای بی پناهی
سالهای دربدری

سالهائی که روزهایش سیاه تر از شبهایش
و شبهایش سیاه تر از هر سیاهی

سی سال سیاهی
سالهای فرار و گریز
گریز از همه چیز و همه کس
گریز از تو
سالهای درد های ناگفته
سالهای بغض های خفته در گلو
سالهای بهت زدگی
بهت زدگی من و ما
سالهای وحشت
وحشت از تو
وحشت از سایه خویش

وحشت از تو
باری

باری گذراندم
گذراندم تمامی این سالها را
این سالهای سیاه را
سالهای سیاه و خونین را
سالهائی که خون عزیزانمان به فرمان سیاه تو ، خاک وطن را گلگون کرد
خونی که هرگز رنگ نمی بازد
خونی که بر دستت ، پیکرت
پیکر ناپاکت نقش بسته
تا همهگان بدانند که به فرمان سیاه تو،
دل مادران و پیکر جوانان وطن
خونین گشت
که فریادها از جگرها برخاسته
فریادهای از جگر برخاسته
در گلوگاه نشست
دردها در دل
خشمها در سینه و
اشکها در چشمها نشست
شدم دریائی
دریائی چه شور از دردهای به دل ریخته
کوهی شدم چه بلند
آتشفشانی چه بزرگ
آتشفشانی از خشمهای گداخته در سینه
از آتشی که تو بر سینه ی

من وما گذاشتی
بدان و آگاه باش
آگاه باش که
کوهی شدم چه بلند
آتشفشانی چه بزرگ
آتشی به دل دارم چه گداخته
بدان و آگاه باش
که دور نیست
روزی که آتش گداخته ی درونم
تمامی وجودت را
تمامیت را
از سر تا به پا
در خود بسوزاند
چنان بسوزاند
آنچنان که
از وجود ناپاکت چیزی جز خاکستر
باقی نماند
که آنرا هم نه باد
نه به آب
نه به زمین
خواهم داد
چرا که هیچکدام
پذیرای وجود ناپاکت نخواهند بود
که هیچکدام پذیرای وجود ناپاکت نخواهند بود
بدان و آگاه باش
آن روز دیر نیست
آن روز دیر نیست

شوکران

۲۵مه ۲۰۱۰
